

نذاب سَروِ نَجیب م

| مجموعه شعر :: کمال الین علاء الدینی شورمستی |



انتشارات اقلیم
ناشر: تخصصی ادبیات



انتشارات اقلیما
ناشر تخصصی ادبیات
شعر-۷۴

جناب سرو نجیبم

مجموعه شعر: کمال الدین علاءالدینی شورمستی

ناشر: انتشارات اقلیما | طراح جلد: مهدیه سعیدی | مشخصات فیزیکی: ۱۰۰ برگ | قیمت: ۹۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۲۶-۴۴-۹ | چاپ: اول/۱۳۹۶ | تیراژ: ۱۰۰۰ | حواشی: ۱۱۴ | مشخصات ظاهری: ۱۱۴ ص | شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۲۶-۴۴-۹
لیتوگرافی و چاپ: کریمی | دفتر نشر اقلیما: تهران، صندوق پستی: ۱۴۶۶۵-۸۹۲

تلفن: ۰۲۱-۸۸۰۹۰۱۷۳ :: ۰۲۱-۹۳۶۰۴۱۶۲۶

www.eqlima.com :: info@eqlima.com

سرشناسه: علاءالدینی، کمال الدین، ۱۳۴۷ | عنوان و نام پدیدآور: جناب سرو نجیبم (مجموعه شعر: کمال الدین شورمستی) | مشخصات نشر: تهران: اقلیما، ۱۳۹۶ | مشخصات ظاهری: ۱۱۴ ص | شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۲۶-۴۴-۹ | وضعیت فهرست نویسی: فیبا | موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴ | رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۳/۴۴/PIR۸۳۳۵ | رده بندی دیوبی: ۸۵۱/۶۲ | شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۷۰۷۹۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ و هرگونه استفاده از مطالب کتاب منوط به کسب اجازه رسمی از ناشر است.



eqlimapub



eqlimapub



eqlimapub



eqlimapub



سخته دیجیتال | اپلیکیشن مطالعه

دروغ چرا!!

می‌خواستم که ولوله برپا کنم، نشد
عمری جنون بورزم و غوغا کنم، نشد

می‌خواستم سهم خودم را از هستی بگیرم، می‌خواستم آواز پر پروازم
را بی‌آوازه‌ترین ستاره‌های هستی بشنوم و آویزم، گوش جان و
دلشان کنند؛ اما همیشه اوضاع همان‌طوری که تو می‌خواهی پیش
نمی‌رود یا شاید هم نباید پیش برود. به خرم که آمدم، دیدم
دستم توی دست‌های حضرت حافظ است. انگار دستش آمده بود
که یارو آتشش تیز است و آداب‌دانی‌اش ناچیز، مرا درس ببرد و وسط
حیرت‌آباد غزل‌هایش و «هزار نکته‌ی باریک‌تر ز مویش» را من مو
نشانم داد. همان‌جا بود که فهمیدم برای این‌گونه وادی‌ها، «زهروی
باید، جهانسوزی، نه خامی بی‌غمی»، یا به عبارتی کار هر آهوچه‌ای
نیست خرمن کوفتن...

پس پای در دامن ادب کشیدم و بی‌خیال «طلا گشتن» دل به همان
«مسی» که بودم خوش داشتم. البته الهه‌ی شعر «در نهانش نظری
با من بود» و گاهی بی‌آنکه بخواهم، مرتکب بیتی، غزلی می‌شدم

که همان را هم به رسم دوستی و به شیوه‌ی مدرن (پیامک) تقدیم
دوستان ادب‌آشنا می‌کردم و آن‌ها هم هر از گاهی سراغی از سراینده‌ی
بی‌نام‌ونشان آن می‌گرفتند و من هم نیمه‌ای در آب شرم و نیمه‌ای در
آتش شوق، به آنچه که مرتکب شده بودم اعتراف می‌کردم.
چیزی نگذشت که دوستان یکدله‌ی صاحب‌ذوقم، پا توی یک کفش
کردند که الا و بلا باید اشعارت را شیرازه ببندی و من هم بستم.
برایم مثل روز روشن است که شرح آمدشد من در گستره‌ی شعر و
ناب، بیش از این نیست که بگویند: «آمد مگسی پدید و ناپیدا شد»؛
اما دلت را به قدر وسع کوشیدم.

در پایان از دوستان فرهیخته ام، جناب آقای دکتر رضا ستاری و جناب
آقای دکتر احمد رضا بهرام پور عمران که رهنمودهایشان در به بار
نشستن این مجموعه بسیار گرانمایه بود و گره‌گشا، تشکر می‌کنم.